لوح هرتیک

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## لوح هرتیک

## فاروق ایزدی‌نیا

**نازله از قلم اعلی**

**مقدّمه**

مخاطب لوح مبارک هرتیک شخصی است به نام گئورگ داوید هاردگ. او رهبر مذهبی آلمانی متولّد 1812 در نزدیکی شهر لودزویگ‌برگ واقع در وورتمبرگ فرزند صاحب یک مسافرخانه بود. در جوانی مدّتی در بلژیک زیست و عمیقاً تحت تأثیر جنبش انقلابی آنجا قرار گرفت. به آلمان مراجعت کرد و مدّتی را به علّت فعّالیت‌های سیاسی در زندان گذراند . امّا در زندان عقیدۀ مذهبی خود را تغییر داد و موقعی که در سال 1844 آزاد شد، با کمال اشتیاق به تعلیمات کریستوف هوفمان روی آورد. هوفمان و هاردگ در سال 1849 ملاقات کردند و از آن زمان به بعد در حالی که هوفمان به جنبۀ نظری رسیدگی می‌کرد، هاردگ خود را به وجه عملی سازمانی انجمن هیکلیون مشغول ساخت. اگر هاردگ نبود،امکان نداشت که هیکلیون قدم به فلسطین بگذارند. امّا اختلافات شخصی و عقیدتی بین هاردگ و هوفمان وجود داشت و در سال 1868 درست قبل از عزیمت به فلسطین این اختلافات بروز کرد. وقتی به فلسطین رسیدند، هاردگ با نقشه‌های جاه‌طلبانه برای ایجاد و توسعۀ مهاجرنشین حیفا اقدام کرد و عملاً خود را از هوفمان و مهاجرنشین یافا جدا ساخت. شورای مرکزی آلمان با قطع بودجۀ حیفا عکس‌العمل نشان داد و تا سال 1874 مهاجرنشین تقریباً به مرز ورشکستگی رسید. به علاوه مهاجران جدید از رهبری استبدادی هاردگ بیزار بودند. اوضاع و احوال مهاجرنشین حیفا را وادار کرد در مارس 1874 به هوفمان در یافا نزدیک شود و در ایجاد ائتلاف سعی نماید. هوفمان شرطی جز استعفای هاردگ را نمی‌پذیرفت و هاردگ با یک سوم از مهاجران از انجمن کناره‌گیری کردند. یاکوب شوماخر زمام امور مهاجرنشین حیفا را در دست گرفت. هاردگ در حیفا در سال 1879 وفات یافت.

لوح مبارک در جواب مکتوب هاردگ به جمال مبارک عزّ نزول یافته است. زیرا در متن لوح به آن اشاره دارند و به بعضی نکاتش از جمله توافق عقیده در مورد حضرت مسیح و نیز احاطۀ ظلمت کرۀ ارض را اشاره دارند. او طالب ملاقات با جمال مبارک شد که قبول نفرمودند. جمال قدم می‌فرمایند، "در جمیع کتب ذکر ظهور در این ارض موعود است و همچنین در اطراف آن و جمعی هم از ممالک اُخریٰ آمده و در اطراف این ارض مقدّسۀ مبارکه ساکن شده‌اند و می‌گویند ظهور نزدیک است و ما آمده‌ایم تا به آن فایز شویم و ادراک نماییم. مع‌ذلک در غفلت عظیم مشاهده می‌شوند. رئیسشان چند سنه قبل اراده نمود به حضور فایز شود و در ساحت اقدس این عرض مقبول نیفتاد ولکن لوح امنع اقدس مخصوص او نازل و در آن لوح ثبت شد آنچه که هر منصفی را نجات بخشد و هر قاصدی را به مقصود کشانَد. مع‌ذلک مصداق کلمۀ «لایمَسَّهُ إلّا المطهّرون» ظاهر. باری، به قطره‌ای از بحر معانی آن فایز نشدند و هنوز منتظرند کما انتظر قومُ قبلهم و معهم." (گنج شایگان، ص172 / این لوح مبارک اواخر سنۀ 1298 قمری / 1881 میلادی از لسان میرزا آقاجان خادم‌الله نازل شده است [محاضرات، ج3، ص228])

جناب استفن لمبدن که، علاوه بر جناب حبیب طاهرزاده، لوح مبارک را به انگلیسی ترجمه کرده حدس می‌زند که تاریخ نزول لوح مبارک اواخر 1871 و اوایل 1872 (مطابق 1288 و 1289 قمری) بوده باشد. محلّ نزول لوح را جناب ادیب طاهرزاده، با توجّه به قرائن، بیت عودی خمّار می‌دانند.

مطالعۀ دقیق این لوح سبب می‌شود خواننده به این فکر بیفتد که هاردگ مخاطب آن باید با زبان رمز و راز که در این لوح مشاهده می‌شود، آشنا بوده باشد. حضرت بهاءالله می‌فرمایند که در نامۀ هاردگ علائمی را یافته‌اند که به خلوص و صداقت او دلالت دارد و دعا می‌فرمایند که خداوند او را به درک حقایق مکنون در این لوح هدایت فرماید و او را به استماع نغمات ورقای احدیّه قادر سازد.

این لوح مبارک در کتاب لئالی‌الحکمة، ج3، ص215-219 و نیز سفینۀ عرفان، دفتر یازدهم، صفحات 11-12 درج شده است. جناب دکتر محمّد افنان شرح مختصری بر آن نوشته‌اند که در مأخذ اخیر، صفحات 29 الی 34 درج شده است. شرحی توسّط راقم سطور بر این لوح مبارک و مقایسۀ سه ترجمۀ آن (جناب حبیب طاهرزاده، جناب استفن لمبدن، و تسلر آلمانی) نوشته شده که در سفینه عرفان، دفتر چهاردهم، صفحات401-443 درج است.

**مندرجات لوح مبارک**

**هدیر ورقا** اصطلاحی است که به کرّات در آثار مبارکه در اشاره به مظهر احدیّه به کار رفته است. مثلاً خطاب به سلطان ایران می‌فرمایند، "یا سلطان، لو تسمع صریر القلم الاعلی و هدیر ورقاء البقا علی افنان سدرةالمنتهی فی ذکرالله موجد الأسما و خالق الارض و السّماء..." (آثار قلم اعلی،ج1، طبع کانادا، ص62) در بیان دیگر، خطاب به مفتی عکّا در ضمن استنطاق، نازل، "لو عرفتم لأسمعناکم هدیرَ ورقاء العظمة علی غصن سدرةالرّبّانیّة لیظهرَ لکم ما قال العبودیة جوهرة کنهها الرّبوبیة." (مائدۀ آسمانی، ج4، ص243)

**خریر ماء** در اصطلاح به صدای جریان آب گفته می‌شود. امّا، این عبارت در آثار مبارکه به جریان نشأت گرفته از مشیت الهی اطلاق شده است. مثلاً جمال قدم می‌فرمایند، "اسمع یا جوادُ صریرَ قلم ارادتی و خریرَ ماء عنایتی و هزیز نسائم الوحی فی ایّامی و حفیف سدرةالمنتهی الّتِی ارتَفَعَت بهذا الاسم الّذی ذلّت له الرّقاب." (آثار قلم اعلی، ج2، طبع کانادا، ص6 / مضمون: ای جواد بشنو صدای حرکت قلم اراده‌ام و صدای جریان آب عنایتم و صدای وزش نسیم وحی در ایّامم و صدای سدرۀ منتهی را که به واسطۀ این اسمی مرتفع شده که در مقابل آن جمیع گردنها خاضع و ذلیل گشته است.)

**کلمةالله**. این واژه در واقع هم به آثار الهیّه اطلاق میشود که حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "کلمۀ الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لاتُحصی. حضرت موجود می‌فرماید عالم را کلمه مسخّر نموده و می‌نماید. اوست مفتاح اعظم در عالم. چه که ابواب قلوب که فی‌الحقیقه ابواب سماء است از او مفتوح. یک تجلّی از تجلّیاتش در مرآت حبّ اشراق نموده، کلمۀ مبارکۀ انَا المحبوب در او منطبع. بحریست دارا و جامع. هرچه ادراک شود از او ظاهر گردد." (لوح مقصود، ص20)

یک معنای دیگر آن مظهر ظهور الهی است که در جای دیگر در همین لوح به آن اشاره شده است. منشأ آن انجیل یوحنّا است که در بدایت آن می‌گوید، "در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود؛ همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطۀ او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت." (باب اوّل، آیات 1-3)

حضرت عبدالبهاء در توصیف آن می‌فرمایند، "این معلوم است که حرف عضوی از اعضای کلمه است. این عضویت عبارت از استفاضه است. یعنی این حرف مستفیض از کلمه است و ارتباط روحانی به کلمه دارد و جزء او محسوب می‌شود. حواریون به منزلۀ حروف بودند و حضرت مسیح جوهر کلمه و معانی کلمه که فیض ابدیست پرتوی بر آن حروف افکنده بود. و چون حرف عضوی از اعضای کلمه است، لهذا معنی مطابق کلمه است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج3، ص251)

در مفاوضات (ص146) می‌فرمایند، "روح‌القُدُس و کلمه تجلّی حق است و روح و کلمه عبارت است از کمالات الهی که در حقیقت مسیح تجلّی نموده و آن کمالات نزد خدا بود... مقصد کمالات الهیّه است که در مسیح ظاهر شده."

بنابراین، در لوح هرتیک حضرت بهاءالله به عظمت تجلّیات الهی، اعم از آن که در نفس مظهر ظهور باشد یا در کلام او، اشاره دارند و در ضمن به حلاوت آن نیز اشاره دارند. شیرینی سخن خدا در آثار حضرت بهاءالله نمود خاصّی دارد که در مقالۀ دیگری به آن پرداخته شده است.

**أوّل مَن آمَن بالرّوح**. مقصود جناب شمعون صفا است که به یک کلام حضرت مسیح که فرمود، "از عقب من آیید تا شما را صیّاد مردم گردانم" (انجیل متی، باب 4، آیۀ 19) مجذوب آن حضرت شد و بلافاصله ایمان آورد و این جذب کلمۀ الهی تمام وجود او را فرا گرفت. این معنی جذب کلمۀ الهی در آثار مبارکه به کرّات ذکر شده است. مثلاً جمال قدم می‌فرمایند، "طوبی لِمَن أخَذَهُ جذبُ الجبّار علی شأنٍ انقطع عمّا کان مقبلاً الی ربّه العزیز الودود." (آثار قلم اعلی، ج1، ص125 / مضمون: خوشا به حال کسی که جذب خداوند او را به نحوی اخذ کند که از هر آنچه بود و هست وارسته شده به خداوند روی آورد.) و در مقام دیگر در خصوص کسانی که تحت تأثیر کلام الهی قرار گرفته‌ یا نگرفته‌اند می‌فرمایند، "مِن النّاس مَن أخَذَهُ اشراقُ الوحی و انصعق و کان مِنَ الهالکین و مِنهم مَن أخَذَهُ جذب الجبّار و أصعَدَهُ الی مقامٍ کریم." (آثار قلم اعلی، ج1، ص341 / مضمون: از جمله مردمان کسی که اشراق وحی چنان در او تأثیر گذاشت که بیهوش شد و هلاک شد و کسی که جذب خداوند او را گرفت و به جایگاه بلند او را بالا برد.)

در خصوص شمعون صفا که به پطرس ملقّب شد، همین بس که بعد از اقبال به حضرت مسیح در سبیل او سالک شد و نهایتاً جانش را در راه جانان فدا کرد و به شهادت رسید.

**حیتان بحر اعظم.** حیتان جمع حوت به معنای ماهی است. بحر اعظم حضرت بهاءالله است. در لوحی می‌فرمایند، "از با بحر اعظم هویدا و از ها هویۀ بحته." (مجموعه الواح طبع مصر، ص240) و در کثیری از الواح با عبارت "بحر اعظم" به خود اشاره فرمودند.

در این باره که مردمان همه مانند ماهی هستند و کلام الهی دریایی است که آنها بدان نیاز دارند و حیاتشان به آن وابسته است، جمال قدم در لوح جناب زین‌المقرّبین می‌فرمایند، "مَثَل ناس مثل حوت است و مَثَل الواح الهیّه ماء. اگرچه نسائم در مرور است و آنی منقطع نه، ولکن در ارسال الواح به قدر امکان تعویق جائز نه؛ چه که انتشار کلمات‌الله بین عباد ارواح جدیدۀ منیعه مبذول فرماید." (اخبار امری، بهمن 1342) و در کلام دیگر از جمال مبارک نازل، "اوامر الهیّه به منزلۀ بحر است و ناس به منزلۀ حیتان لو هم یعرفون." (مقدّمه کتاب اقدس، ص13)

**مطهِّرُ العِلل.** طاهر کنندۀ انسانها از بیماری‌ها که در معنا و مفهوم بیماری‌های روحانی است که آدمیان را از آنچه که برای آن خلق شده‌اند محروم کرده است. مظهر ظهور الهی برای علاج و درمان آنها ظاهر می‌شود. در انجیل جلیل به مداوای بیماران اشاره شده که متأسّفانه به ظاهر ظاهر تعبیر شده است. در حالی که جمال مبارک دربارۀ حضرت مسیح می‌فرمایند، "و نشهدُ بأنّهُ حین اذ أتیٰ فی العالم تجلّی علی الممکنات و به طهر کلُّ أبرصٍ عن دآء الجهل و العَمیٰ و بَرَءَ کُلُّ سقیمٍ عن سُقم الغفلة و الهوی و فُتحت عینُ کُلِ عُمیٍ و تزکّت کُلُّ نفسٍ مِن لدن مقتدرٍ قدیر و فی مقامٍ یُطلَقُ البَرص علی کُلّ ما یحتجب بِهِ العبد عن عرفان ربّه و الّذی احتجب إنّه ابرص و لایُذکَرُ فی ملکوت‌الله العزیز الحمید. و إنّا نشهد بأنّ مِن کلمةالله طهر کُلُّ أبرصٍ و برء کُلُّ علیلٍ و طاب کُلُّ مریضٍ و انّها لَمطهّرُ العالم. طوبی لمن أقبل الیها بوجهٍ منیر." (اقتدارات، ص93 / مضمون: شهادت می‌دهیم که وقتی او به این عالم آمد به تمام کائنات تجلّی فرمود و به واسطۀ آن هر مبتلا به پیسی از بیماری نادانی و کوری طاهر شد و هر بیماری از مرض غفلت و هوی رهایی یافت و چشم هر نابینایی گشوده گشت و هر نفس تزکیه شد و پاکیزگی یافت از سوی خداوند توانا. و در مقامی "برص" به هر آنچه که بنده از عرفان پروردگارش محتجب شود گفته می‌شود و کسی که محتجب گردد او "ابرص" است و در ملکوت خداوند ذکر نمی‌شود. و ما شهادت می‌دهیم که به واسطۀ کلمةالله است که هر ابرصی طاهر شد و هر علیلی درمان گشت و هر مریضی شفا یافت و کلمةالله "مطهّرالعالم" است. خوشا به حال کسی که با روی گشادۀ نورانی به آن اقبال کند.)

امّا در اینجا اشاره حضرت بهاءالله به ظهور ربّ‌الجنود است که سبب شفای امراض خواهد شد. اشعیای نبی (باب 35، آیۀ 4 به بعد) می‌فرماید، "به دلهای خایف بگویید قوی شوید و مترسید. اینک خدای شما با انتقام می‌آید. او با عقوبت الهی می‌آید و شما را نجات خواهد داد. آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوش‌های کران مفتوح خواهد گردید؛ آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید. زیرا که آبها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید."

در الواح جمال مبارک نیز بر این نکته تصریح شده است، "قد اهتزّ کوم‌الله مِن نسمة الوصال. إنّه سمّی بکرمل. قد أتی بانی الهیکل و مطهّر العلل. طوبی للفائزین." (لئالی‌الحکمة، ج2، ص260 / کوه خداوند از نسیم وصال به اهتزاز آمد؛ نامش کرمل است. بنا کنندۀ هیکل و تطهیر کنندۀ امراض آمد؛ خوشا به حال کسانی که فائز شدند.)

حضرت ولی امرالله "مطهّرالعلل" را در توقیع مبارک نوروز 101 در زمرۀ القاب جمال مبارک ذکر فرموده‌اند، "الصّلوة و الثّنآء علی اعظمِ نورٍ سَطَعَ و لاح مِن مطلع الإشراق علی الافاق جمال القدم و الاسم الأعظم جوهر الجواهر، نورالانوار، الاسم المکنون و السّرّ المصون، الأصل القدیم و النّبأ العظیم، المظهر الکلّی الالهی، مطاف الرّسل و الموعود فی الکتب و الصّحف و المذکور بلسان النّبیّین و المرسلین، ربّ الجنود، مکلّم الطّور، بانی الهیکل، مطهّرالعلل، الجالس علی کرسیّ داود، الأب السّماوی، الألف و الیاء، ملک الملوک، ربّ الملکوت، مالک یوم‌الدّین، صاحبُ العهد، ربّ المیثاق، نیّر الآفاق، الظّاهر باسم القیّوم، الملقّب فی الکتاب المجید بمن‌یُظهرُهُ‌الله، بقیةالله المنتظر و المنظر الأکبر للبشر، مظلوم العالم..." (توقیعات مبارکه خطاب به احبّای شرق، ص76)

**بانی‌الهیکل.** در زمرۀ القاب جمال مبارک این عنوان هم از قلم اعلی و هم در بیان حضرت ولی امرالله مذکور آمد. در کتاب ملاکی نبی، باب3، آیۀ 1، آمده است، "خداوند که شما طالب او می‌باشید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد." در این آیه بشارتِ بنای هیکل خداوند در ظهورش داده شده، زیرا می‌فرماید خداوند به هیکل خود خواهد آمد. حضرات مسیحیان معتقدند که این بشارت به ظهور حضرت مسیح است. در حالی که در آیۀ سوم همین باب 3 کتاب ملاکی نبی آمده است که، "من برای داوری نزد شما خواهم آمد." در انجیل یوحنّا (باب 2، آیۀ 17) آمده است که حضرت مسیح فرمودند، "خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند." و در همان مأخذ (باب 12، آیۀ 17) می‌فرماید، "اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی‌کنم. زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم." در ضمن ملاکی نبی (باب 3، آیۀ 1) می‌فرماید، "من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیّا خواهد ساخت" که اشاره به ظهور حضرت ربّ اعلی است.

برای آن که بدانیم مقصود از هیکل چیست، به این بیان حضرت ولی امرالله، در توقیع مبارک قد ظهر یوم المیعاد، ص26، توجّه کنیم که می‌فرمایند: "حضرت بهاءالله امر فرمودند که مهم‌ترین الواحشان که به هر یک از سلاطین منفرداً خطاب گردیده به شکل هیکل، که کنایه از هیکل انسانی است، نوشته شود و در خاتمه کلمات ذیل که اهمّیت این رسالات را واضح و ارتباط آنها را با نبوّات عهد عتیق به طور مستقیم ثابت می‌دارد درج گردیده است: «کذلک عمّرنا الهیکل بأیادی القدرة و الإقتدار إن کنتم تعلمون. هذا لَهَیکَلٌ وُعِدتُم بِهِ فی الکتاب. تقرّبوا الیه هذا خیرٌ لَکُم إن کنتم تفقهون. أنصِفوا یا ملأ الأرض هذا خیرٌ أمِ الهیکلُ الّذی بُنِیَ مِنَ الطّین. توجّهوا الیه کذلک اُمِرتُم مِن لدی الله المهیمن القیّوم." (رحیق مختوم، ج1، ص289 / مضمون: به این ترتیب هیکل را به دست قدرت تعمیر کردیم اگر بدانید. این همان هیکلی است که در کتاب به آن وعده داده شدید. به آن تقرّب جویید. این برای شما بهتر است اگر بفهمید. انصاف بدهید از اهل عالم آیا این بهتر است یا هیکلی که از گِل ساخته شده است. به آن توجّه کنید. اینچنین خداوند به شما امر فرمود.)

**یصیح الکرمل.** در کتب گذشته به حرکت کوم‌الله و کرمل بشارت داده شده است که از شوق وصال با ربّ به اهتزاز می‌آید. جمال قدم در لوح خطاب به شیخ نجفی می‌فرمایند، "کرمل در کتاب الهی به کوم‎‌الله و کرم‌الله نامیده شده. کوم تپّه را می‌گویند و این مقامی است که در این ایّام از فضلِ دارای ظهور خباء مجد بر آن مرتفع گشته. طوبی للواردین و طوبی للمقبلین." (ص107، طبع مصر)

و در مقام دیگر از قلم اعلی نازل، "لعمرالله مابین ملأ اعلی جشنی ظاهر و مجلسی برپا. چه که امروز مکلّم طور بر عرش ظهور مستوی و کوم‌الله به لقا فائز و مدینۀ مبارکۀ طیّبه از آسمان نازل. شمس لازال فی وسط السّماء. این نور را سحاب منع ننماید و کسوف اخذ نکند. لازال قمرش ساطع و لائح و انهارش جاری و ساری و اشجارش به اثمار لاتُحصی مزیّن. یوم یوم فرح اکبر است. طوبی للفائزین." (آثار قلم اعلی، ج7، ص85)

**لیسمع من الصّخرة انّها تنادی بأعلی الصّیحة.** صیحۀ صخره بارها در آثار مبارکه محلّ اشاره واقع شده است. بعضاً تعبیر شده که عظمت ظهور آنقدر است که حتّی صخره و سنگ نیز صیحه می‌زنند و فریاد برمی‌آورند ظهورالله واقع شده است. امّا، شاید اشاره به صیحۀ مذکور در قرآن کریم باشد. در کتاب اقدس، بند 103، آمده است: "هذا لهو الّذی به صاحت الصّخرة و نادت السّدرة علی الطّور المرتفع علی الارض المبارکة المُلکُ لله الملک العزیز الودود." (مضمون: این همان کسی است که به ظهورش صخره به فریاد آمد و سدره [سدرةالمنتهی] بر طور که در ارض مبارکه مرتفع شده ندا در داد که ارض از برای خداوند عزیز ودود است.)

در مناجاتی می‌فرمایند، "اسألُکَ بالکلمة الّتی بها نادتِ السّدرة و صاحت الصّخرة و بها سرُع المقرّبون الی مقرّ ربّک و المخلصون الی مطلع نور وجهک..." (مجموعه الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص110 / مضمون: تو را سوگند می‌دهم به کلمه‌ای که به واسطۀ آن سدره ندا در داد و صخره صیح زد و به واسطۀ آن مقرّبان به مقرّ پروردگار شتافتند و مخلصان به سوی نور وجهت توجّه کردند.)

در قرآن کریم، سورۀ ق، آیۀ 42 مذکور که، "یومٌ یسمعون الصّیحة بالحقّ ذلک یوم الخروج." جناب ابوالفضائل در فرائد، بعد از ذکر احادیثی دربارۀ ظهور الهی می‌نویسند، "مأخذ این احادیث که مُشعِر بر مقام ارتفاع ندای الهی است این آیۀ مبارکه است که در سورۀ ق می‌فرماید، «و استمع یوم یُنادِ المناد مِن مکانٍ قریب (41) یوم یسمعون الصّیحة بالحقّ ذلک یوم الخروج(42)». یعنی گوش دار روزی را که منادی ندا خواهد فرمود از مکانی نزدیک (یعنی نزدیک به بلاد عربیّه که محلّ نزول همین آیۀ مبارکه است)، در روزی که می‌شنوند صیحه را؛ به حقّ آن روز است روز خروج. و مفسّرین از اهل تسنّن و اهل تشیّع متّفقاً در تفسیر این آیه فرموده‌اند که ندای الهی از صخرۀ بیت‌المقدّس بلند می‌شود، یعنی از جبل کرمل که در تورات به جبل مقدّس و جبل بیت‌الله از آن تعبیر فرموده است." (فرائد، ص65)

**سرّ التّنکیس لرمز الرّئیس.** این عبارت منسوب به جناب شیخ احمد احسائی است که بیان کرد که با ظهور ربّ‌الجنود امور واژگونه می‌شود و آنها که در اعلی مدارج هستند به پایین‌ترین مدارج سقوط کنند و بالعکس. در واقع حضرت شیخ به ظهور "اسم اعظم" بشارت داده است، بقوله: "الواو ثلاثة احرف. ستّة و الف و ستّة و قد مضت ستّة الأیّام و الالف هو التّمام و لا کلام فکیف السّتة و الأیّام الآخَر و الّا لما حصل العود لأنّه سرّ التّنکیس لرمز الرّئیس. فإن حصل مِن الغیر الإقرار بالسّتة الباقیة تمّ الأمر بالحجة و ظهر الاسمُ الأعظم..." (مجموعه الواح طبع مصر، ص85 / مضمون: حرف واو دارای سه حرف است که اوّلی شش است و دوم الف و سومی هم معادل شش. شش روز اوّل گذشته است و الف تامّ و تمام است. و امّا شش روز باقی. در آن موقع عود و رجعت واقع می‌شود زیرا سرّ واژگونی و رمزی برای رئیس است. وقتی اقرار به شش روز باقی حاصل شود امر به حجّت اکمال یابد و اسم اعظم ظاهر شود.)

حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء بارها به آن اشاره داشته یا در جواب سؤال احبّاء به آن پاسخ داده‌اند.

جمال قدم می‌فرمایند، "قد ظهر سرّ التّنکیس لرمز الرّئیس. طوبی لمن ایّده الله علی الاقرار بالسّتّة الّتِی ارتفعَت بهذه الالف القائمة ألا انّه مِنَ المخلصین. کَم مِن ناسکٍ أعرض و کَم مِن تارک أقبَل و قال لَکَ الحمدُ یا مقصود العالمین." (کتاب اقدس، بند 157 / سرّ تنکیس برای رمز رئیس ظاهر شد. خوشا به حال کسی که خداوند او را بر اقرار به شش روزی که به واسطۀ این الف قائمه مرتفع شد تأیید فرماید. چه بسا عبادت کننده‌ای که اعراض کرد و چه بسا ترک عبادت کننده‌ای که اقبال کرد و گفت ستایش مر تو را ای مقصود جهانیان.)

جمال قدم در توضیح کلام شیخ می‌فرمایند، "ملفوظی واو سه حرف است. دو واو و یک الف در وسط آن ظاهر. مقصود آن که ستّه گذشته و منتهی شد و این اشاره است به آیۀ مبارکه در فرقان بقوله تعالی، «خَلَقنَا السّموات و الأرض فی ستّة ایّام.» می‌فرماید آن آسمان مطوی شد، کطیّ السّجل و آنچه با او بود و همچنین ارض. می‌فرماید سموات مرتفعه در فرقان مع شموس و اقمار و نجوم که علما و عرفا و احکام و شراین کلّ به الف مابین دو واو منتهی شد و اگر حاصل بشود از برای نفسی اقرار به ستّۀ باقیه، یعنی به این سموات بدیعۀ جدیده، تمّ الأمر بالحجّة، یعنی یَعرفُ و یعترِفُ و یُقِرُّ بالحجة و ظهر الاسم الأعظم. و این که سرّ التّنکیس لرمز الرّئیس می‌فرماید؛ این اشاره به حدیث «یجعل اعلاهم اسفلهم و اسفلهم اعلاهم» بوده. مشاهده نما رؤسایی که بر اعلَی‌المقام منزل داشتند راجع شدند به پست‌ترین مقام. این است سرّ تنکیس از رموزات و اشارات. رئیس ظاهر و بعد از ظهور کلمۀ «هو در قمیص اَنَا» آسمان پیچیده شد و شمس مظلم و نجوم ساقط و ارض منشق. چه بسیار از علما که خود را بحر علم می‌دانستند، به کلمۀ مذکوره به بئس المقام راجع، بل فانی و چه مقدار از عباد که در هیچ جمعی مذکور نبودند به مجرّد اقبال از کتاب علّیّین محسوب. ایشانند اوراق صحف و کلمات زبر و حروفات کتاب." (مائدۀ آسمانی، ج1، ص16-17)

حضرت عبدالبهاء در خطابی می‌فرمایند، "قد ظهر سرّ التّنکیس لرمز الرّئیس؛ این دو معنی دارد. یکی سرنگونی یعنی انقلاب عظیم حاصل می‌شود؛ اعلاکم ادناکم می‌شود؛ و معنی ثانی مقصد تغییر شدید است. یعنی جمیع آثار و احکام و وقایع از انقلاب و نسخ و تبدیل و تغییر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل گردید دوباره عود می‌نماید طابق النّعل بالنّعل." (منتخباتی از مکاتیب، ج4، ص192)

**و اذکُر الیسوع...** یسوع همان عیسی است. در اینجا داستان ظهور حضرت مسیح را شاهد مثال می‌آورند که با ظهور ایشان بزرگان قوم امثال حنّان و قیافا از اقبال به مظهر ظهور باز ماندند و صیّاد ماهی توانست به عرفان مظهر ظهور نائل گردد.

**بُطرُس الحواری ... امسک اللّسان**

امّا جناب پطرس علیرغم مقام بلندی که داشت، همانطور که حضرت مسیح پیش‌بینی فرموده بود، سه بار ایمانش به آن حضرت را کتمان کرد. این اشاره به آیۀ 69 به بعد در باب 26 انجیل متی است:

"امّا پطرس در ایوان نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد وی آمده گفت، «تو هم با عیسی جلیلی بودی؟» او روبروی همه انکار نموده گفت، «نمی‌دانم چه می‌گویی» و چون به دهلیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده به حاضرین گفت، «این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است.» باز قسم خورده انکار نمود که این مرد را نمی‌شناسم. بعد از چندی آنانی که ایستاده بودند پیش آمده پطرس را گفتند، «البتّه تو هم از اینها هستی. زیرا که لهجۀ تو بر تو دلالت می‌نماید. پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمی‌شناسم."

البتّه این همه قبلاً توسّط حضرت مسیح پیش‌بینی شده بود، "آنگاه عیسی بدیشان گفت همه شما امشب دربارۀ من لغزش می‌خورید ... پطرس در جواب وی گفت هرگاه همه دربارۀ تو لغزش خورند من هرگز نخورم. عیسی به وی گفت هرآینه به تو می‌گویم که در همین شب قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد. پطرس به وی گفت هرگاه مردنم با تو لازم شود هرگز ترا انکار نکنم." (همان باب، آیۀ 31 به بعد.]

بعد از انکار سوم بود که خروس بانگ زد. "آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد. پس بیرون رفته زار زار بگریست." (همان باب، آیۀ 74 و 75)

**هُم الیوم نیامٌ راقدون.** اشاره به بیان حضرت مسیح است که فرمود، "در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعل‌های خود را برداشته به استقبال داماد بیرون رفتند و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند. امّا نادانان مشعل‌های خود را برداشته هیچ روغن با خود نبردند. لیکن دانایان روغن در ظروف خود با مشعل‌های خویش برداشتند و چون آمدن داماد به طول انجامید همه خفتند. و در نصف شب صدایی بلند شد که اینک داماد می‌آید به استقبال وی بشتابید. پس تمامی باکره‌ها برخاسته مشعل‌های خود را اصلاح نمودند و نادانان دانایان را گفتند از روغن خود به ما دهید زیرا مشعل‌های ما خاموش می‌شود. امّا دانایان در جواب گفتند نمی‌شود مبادا ما و شما را کفاف ندهد بلکه نزد فروشندگان رفته برای خود بخرید. و در حینی که ایشان به جهت خرید می‌رفتند داماد برسید و آنانی که حاضر بودند با وی به عروسی داخل شده در بسته گردید. بعد از آن باکره‌های دیگر نیز آمده گفتند خداوندا برای ما باز کن. او در جواب گفت هرآینه به شما می‌گویم شما را نمی‌شناسم. پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی‌دانید." (انجیل متی، باب 25، آیات 1 به بعد)

بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "الیوم یومی است که اگر از نفسی امری فوت شود به قرن‌های لایُحصی تدارک آن ممکن نه." (آثار قلم اعلی، ج5، ص2) و در بیان مشابهی می‌فرمایند، "یا روحَ‌الله، امروز روح در وادی مقدّس لبّیک اللّهمّ لبّیک می‌گوید و کلیم در طور عرفان به ظهور بشارت می‌دهد. کجاست چشم و کجاست گوش تا ببیند و بشنود. قسم به انوار آفتاب حقیقت که اگر الیوم از نفسی امری فوت شود هرگز بر تدارک آن مؤیَّد نشود." (حدیقۀ عرفان، ص32-33 / آیات الهی، ج2، ص230)

یا در کلامی به غیرممکن بودن تدارک آن تصریح می‌فرمایند، "این روز مبارک را شبه و نظیر نبوده و نخواهد بود. آنچه فوت شود تدارک آن محال." (مجموعه الواح خطّ عندلیب، ص118)

**إنّا رأینا بأنَّ الصّاد الظّاهرة فی کلمة الصّلح...**

این موضوع که با افزودن الف قائمه به کلمۀ "صلح"، واژۀ "صالح" پدید می‌آید و انوار این کلمۀ الهیّه سبب فتح باب آسمان و ظهور ملکوت اسماء شده و امر با اتّصال "هـ" به الف مبسوطه اکمال می‌یابد، اشاره به بیان حضرت مسیح که شخصی نزد ایشان آمد و عرض کرد، "ای استاد نیکو" و ایشان در جواب فرمودند، "از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آن که کسی نیکو نیست جز خدا فقط." (انجیل متی، باب 19، آیۀ 17) در این بیان، حضرت بهاءالله به ظهور "صالح" یا پدر آسمانی اشاره دارند که با ظهورش ملکوت الهی بر وجه ارض پدیدار گشت که این نیز در دعای پیشگویانۀ معروف حضرت مسیح (انجیل متی، باب 6، آیات 9 الی 13) مطرح گشته است.

مقصود از اتّصال "هـ" به "الف مبسوطه" دو حرف اوّل اسم اعظم الهی، یعنی "بهاء" است. حضرت عبدالبهاء دربارۀ "الف مبسوطه" می‌فرمایند، "أی الباء الف مطلقة الهیّه فی غیبها و الف مبسوطة فی شهادتها و عینها فاجتمعت الشّهادة و الغیب و العلم و العین و الباطن و الظّاهر و الحقیقة و الشّؤون فی هذا الحرف السّاطع الصّادع العظیم." (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص40 / مضمون: یعنی با همان الف مطلقۀ الهیه در غیب و الف مبسوطة در ظهور است. پس غیب و شهود و علم و عین و باطن و ظاهر در یک حرف عظیم متکلّم به حقیقت جمع شده است.)

دکتر وحید رأفتی در این باره چنین توضیح داده است: "الف مطلقه تعبیر از ذات غیب است و وجه تشبیه آن است که الف قبول حرکت نمی‌کند. الف مبسوطه و یا قائمه تعبیر از تجلّی ذات غیب در هیکل ظهور است." (یادنامۀ مصباح منیر، ص439)

**النقطة البارز عنها الاسم المخزون...**

اشاره به نقطۀ اوّلیه است که جمیع کائنات از آن به وجود آمده است. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "در نقطه تصوّر کن با آن که محدد است چه مقدار عوالم الفاظ و حروفات و کلمات در او مستور...اگر جمیع عالم اراده نمایند الف منبسطه که به باء تعبیر شده نقطۀ او را تقسیر نمایند از عهده بر نیایند." (یادنامۀ مصباح منیر، ص432)

این نقطۀ اوّلیه را حضرت بهاءالله منشأ جمیع حرکات می‌دانند: "... اصل این حرکت از تجلّیات حرکت نقطۀ اوّلیه که در مقام به سرّ اوّل و طراز اوّل و دُرّۀ بیضاء تعبیر شده ظاهر و باهر و از او نار احدیّه از شجرۀ مبارکه در فوران و مادّۀ اشتعال در کلّ شئ مشهود و مکنون." (همان، ص430)

و در مقامی می‌فرمایند، "به اقتضای استوای سلطان عدل بر عرش رحمت و مکرمت خود خلق فرمود نقطۀ وجود و طلعت محمود را به صرف ابداع و مجرّد اختراع که معبّر شده به تعبیرات مختلفه که طلعت ازلیّه و قضبۀ لاهوتیه و نقطۀ اوّلیه و رنّۀ ورقائیه و کلمۀ تامّۀ شهودیّه و هویّۀ عمائیۀ کمونیّه و وجهۀ احمدیّه و محمّدیّه ذکر می‌نمایند." (حدیقۀ عرفان، ص110)

**ثمّ رأینا الکلمة نطقت بکلمة...**

در اینجا کلمه به هر دو معنی به کار رفته است. کلمۀ اوّل مظهر ظهور و کلمۀ ثانی کلام الهی است.

**قد زیّن رأسُ السّبعین...**

جناب اشراق خاوری در توضیح این عبارت چنین نوشته‌اند، "در انجیل یوحنّا از قول حضرت مسیح بیانی به این مضمون مندرج است که فرمودند من می‌روم و بعد از من روح تسلّی دهنده می‌آید. و در ترجمه‌های عربی انجیل روح تسلّی دهنده را "معزّی" که به معنای تسلّی دهنده است ترجمه و تعبیر کرده‌اند. در این آیه جمال مبارک جلّ جلاله به اشاره می‌فرمایند که روح تسلّی دهنده، یعنی معزّی که بشارت ظهورش را حضرت مسیح داده است، ظاهر شده. می‌فرمایند سرِ سبعین بهتاج اربعین زینت یافت. مقصود از سبعین حرف "ع" است که در حساب جُمَل عددش هفتاد است و مقصود از اربعین حرف "م" می‌باشد. زیرا عددش چهل است و چون چهل را بر سر هفتاد بگذاریم یعنی حرف "میم" را به "ع" بچسبانیم، کلمۀ "مع" پیدا می‌شود و مقصود از سبعه حرف "ز" می‌باشد که عددش هفت است و چون قبل از عشره که حرف "ی" می‌باشد قرار گیرد، جملۀ "زی" پیدا می‌شواد. و چون "مع" و "زی" متصّل شود کلمۀ "معزّی" که مسیح به ظهور او بشارت داده است حاصل می‌شود." (محاضرات، ج2، ص1060)

**ما لی أری. البیت لایعرف صاحبَه**

در اینجا این کلمه، یعنی معزّی، می‌نالد و می‌گوید این به چه معنی است و من چه می‌بینم. چرا بیت صاحبش را نمی‌شناسد و پسر پدرش را اعتنا نمی‌کند و کسی که دعای می‌کرده ملجأ و پناهش را به جا نمی‌آورد. در واقع بیت عبارت از این عالم و صاحب بیت جمال مبارک است. پدر آسمانی جمال قدم و فرزندانش ابناء بشرند. دعا کنندگان مردمانند که به سوی کسی که آغوش باز کرده تا آنها را پناه دهد روی نمی‌آورند.

جمال قدم بارها به این نکته اشاره داشته‌اند. مثلاً در بیانی نازل، "عرفان بیت، انسان را کفایت نمی‌نماید از عرفان صاحب بیت." (آیات الهی، ج2، ص252) یا خطاب به امپراطور اتریش می‌فرمایند، "یا ملک النّمسة، کان مطلع نور الاحدیّة فی سجن عکّا اذ قصدتَ المسجدَ الأقصی مرَرتَ و ما سئلتَ عنه بعد اذ رفع بِهِ کُلّ بیتٍ و فُتح کُلّ بابٍ مُنیف." (کتاب اقدس، بند 85 / مضمون: از امپراطور اتریش، مطلع نور الهی در زندان عکّا بود موقعی که قصد مسجد اقصی نمودی. عبور کردی و از او نپرسید در حالی که هر بیتی به واسطۀ او برپا شد و هر دروازه‌ بلندی به اسم او گشوده گشت.)

حضرت عبدالبهاء در لوح کوتاهی به ظرافت به این نکته اشاره دارند:

هوالله

ای مؤمنین، ای مؤمنات در این دم که قریب غروب آفتاب آسمان است و عبدالبهاء از غفلت و نادانیِ غافلان در نهایتِ احزان، به یاد شما مشغولم و به ذکر شما مألوف. سبحان‌الله قوّۀ جاذبۀ ملکوت عالمِ مُلک را به حرکت آورده و ذرّات کائنات به احساسات ملکوتی در وجد و طربند. با وجود این اهل ایران به خواب بی‌هوشی گرفتار. خانه از صاحب‌خانه بی‌خبر و مشرق از سطوع آفتاب حقیقت غافل، بلکه منکر مستمر.

امری به این عظمت که جهانی را به حیرت انداخته، چگونه مسکوتٌ عنه در میان نادانان مانده. پس شکر کنید خدا را که شما آگاهید و پرانتباه؛ گواهی به وحدانیت الهی داده‌اید و نسیم صبحگاهی جهان الهی را یافته‌اید؛ از فیض امر رحمانی مستفیض گشتید و از موهبت آسمانی مستفید. عنقریب ملاحظه خواهید نمود که نادانی بی‌خبران سبب پشیمانی گشته و کوری نادانان سبب بدکامی؛ و از هر طرف فریاد یا حسرتاً علینا بما فرّطنا فی جنب‌الله بلند شود. و علیکم و علیکنّ التّحیّة و الثّنآء ع‌ع (مجموعه آثار مبارکه، شماره 84، ص358)

وقتی کسی از آیۀ 30، باب 14 از انجیل یوحنّا از حضرت عبدالبهاء پرسید در جواب فرمودند، "سؤال از آیۀ 30 در فصل 14 از کتاب یوحنّا نموده بودید که حضرت مسیح فرموده «دیگر با شما بسیار صحبت نخواهم نمود چه که مالک این دنیا می‌آید و هیچ چیز در من ندارد». مالک دنیا جمال مبارک است و هیچ چیز در من ندارد معنیش این است که بعد از من کلّ از من مستفیضند. امّا او مستقلّ است و از من فیض نگیرد. یعنی مستغنی از فیض من است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج3، ص404)

**الجاری المنجمد و الطّائر السّاکن...**

اینها صفات مظهر ظهور است که به ظاهر ساکن است و در باطن طایر. در ظاهر منجمد است و در حقیقت جریان دارد. در نهایت اشراق و ظهور است امّا برای مبتلایان به رمد بصر مستور و محجوب است. چون به حقیقتِ ظهور ناظر شوند، عظمت مقامش را دریابند. جمال مبارک در لوح بسیط الحقیقه این صفات را به خود نسبت می‌دهند:

"یا ایّها السّائل لو یأخُذُکَ خمر بیان ربّک الرّحمن و تعرف ما فیه من الحکمة و التّبیان لَتضعُ الإمکان و تقوم علی نصرة هذا المظلوم الغریب و تقول سبحانَ مَن أظهر الجاری المنجمد و البسط المحدود و المستور المشهود الّذی إذا یراه أحدٌ فی الظّاهر یجدُه علی هیکل الإنسان بین یدی اهلِ الطّغیان و اذا یتفکّر فی الباطن یراه مهیمناً علی مَن فی السّموات و الأرضین." (مجموعه اقتدارات، ص114 / مضمون: ای سائل، اگر باده بیان پروردگار تو را اخذ کند و آنچه را که از حکمت و برهان در آن است دریابی، عالم امکان را رها کنی و به نصرت این مظلوم غریب قیام نمایی و بگویی مقدّس است کسی که جاری منجمد و نامحدودِ محدود و مستورِ مشهود را ظاهر فرمود؛ یعنی کسی که وقتی کسی در ظاهر او را ببیند او را بر هیکل انسان بین اهل طغیان ببیند و چون به باطن تفکّر نماید غالب بر جمیع کسانی که در آسمانها و زمین هستند مشاهده نماید.)

در مقام دیگر می‌فرمایند، "اسمعوا یا قوم نداءَالله عن هذا الغصن المبارک الّذی غُرِسَ فی جنّة الخُلد بِیَدِ الله السّلطان الغالب الظّاهر المستور المشهود بأنّه لا اله إلّا أنَا المهیمن القیّوم." (لئالی‌الحکمة، ج2، ص42 / مضمون: ای مردم بشنوید ندای الهی را از این شاخۀ مبارکی که در بهشت جاودانی به دست خداوند سلطان غالب ظاهر مستور مشهود کاشته شده که می‌گوید نیست خدایی جز من که غالب و قیّوم هستم.)

توضیح جمال مبارک در ایقان (ص75) وافی به مقصود است: "این کینونات قدیمه اگرچه به حسب ظاهر از بطن امّهات ظاهر می‌شوند ولیکن فی‌الحقیقه از سموات امر نازلند و اگرچه بر ارض ساکنند ولیکن بر رفرف معانی متّکأند و در حینی که میان عباد مشی می‌نمایند در هواهای قرب طایرند. بی حرکت رِجل در ارض روح مشی نمایند و بی پر به معارج احدیّه پرواز فرمایند. در هر نَفَسی مشرق و مغرب ابداع را طیّ فرمایند و در هر آن ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند. بر عرش «لایشغله شأنٌ عن شأنٍ» واقف‌اند و بر کرسیّ «کلّ یوم هو فی شأنٍ» ساکن. از علوّ قدرت سلطان قِدَم و سموّ مشیّت ملیک اعظم مبعوث می‌شوند."

**ظلام ... احاط الانام**

مخاطب لوح در نامه‌اش به ظلمت اشاره دارد. حضرت بهاءالله تأیید می‌فرمایند که ظلمت اوهام عالم را فرا گرفته و به این علّت مردمان از توجّه به ملکوتی که به امر الهی نازل گشته محروم گشته‌اند و باید که به نوری که از افق رحمت پروردگار اشراق فرموده کسب نورانیت نمایند و هدایت شوند.

**لا اختلاف بیننا من جهة الرّوح**

مخاطب نوشته که گویند بین ما و شما اختلافی دربارۀ روح وجود ندارد. بعضی معتقدند که مقصود حضرت بهاءالله حضرت مسیح است که ما و مسیحیان در مورد حضرتش اختلافی نداریم و بعضی معتقدند مقصود روح انسانی است. به نظر می‌رسد نظریه اوّل مقرون به صحّت باشد.

حضرت بهاءالله تأیید می‌فرمایند که روح مقدّس‌تر از آن است که دچار اختلافات بشود یا اشارات نالایقه او را در بر گیرد. زیرا ظهور نور الهی بین بندگان است و نشانی از ذات قدم در بین مردمان. کسی که به او اقبال کند به فرستاده‌اش اقبال نماید و کسی که از او اعراض کند از ظاهر کننده‌اش اعراض کرده است.

امّا اختلافات موجود به علّت اختلاف مرایا است نه تجلّیات الهیه. هر مرآتی به رنگی است و به همان رنگ تجلّی را نشان می‌دهد. این اسیر رنگ شدن را حضرت بهاءالله در لوح سلمان توضیح داده‌اند.

**لو ینکشف رمزٌ مِن سرّ الّذی کان مقنّعاً...**

جمال قدم در اواخر لوح به این نکته اشاره دارند که بسیاری از اسرار را نمی‌توان بیان کرد. زیرا این طیر، یعنی جمال قدم، در چنگال ظلم اسیر است و نه جایی دارد که سکونت اختیار نماید و نه فضایی وجود دارد که به آن پرواز نماید.

این معنی را در انتهای هفت وادی نیز بیان کرده‌اند، "این غزال صحرای احدیّه را کلابی چند در پی و این بلبل بستان صمدیّه را منقاری چند در تعاقب و این طایر هوای الهی را غراب کین در کمین و این صید برّ عشق را صیّاد حسد در عقب." (آثار قلم اعلی، ج3، ص135)